

مسئولیت مدنی ناشی از جبران کاهش ارزش پول در فقه امامیه و حقوق ایران

حسین حبیبی تبار^۱، ارکیده قاضی زاده^۲

^۱ دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه

^۲ دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه

چکیده

ارزش حقیقی و واقعی پول اسکناس های رایج در حال حاضر با احتساب نرخ تورم و در نظر گرفتن شرایط و نوسانات روزمره نرخ کالا و قدرت خرید مردم در بازار، به دست می آید و اکتفاء و اعمال چنین روشی - در پرداخت و تأدیه پول - ربا به شمار نمی رود؛ چرا که اولاً در قرارداد مزبور تحصیل منفعتی صورت نگرفته تا مصداق ربا باشد؛ از این رو، جبران کاهش ارزش پول - بالأخص به شیوه های رایج کنونی - به لحاظ موضوعی بر مصادیق ربا، خروج دارد. ثانیاً؛ به عنوان مثال اگر مقتض در زمان تأدیه بدهی خود، به همان اندازه دریافتی از مقرض، به وی بپردازد، در این صورت، کمتر از آنچه را که دریافت کرده، پرداخته است. از این رو، ذمه او برئ نگردیده و تأدیه دین به صورت واقعی تحقق نیافته است. بنابراین، اولاً؛ مقتض موجب ورود ضرر ناروا به مقرض شده و ثانیاً؛ اصل مسلم مقبول نزد خردمندان عالم با عنوان تساوی عوضین، نیز رعایت نشده است. بر مبنای اصل مسئولیت مدنی، عامل زیان ناگزیر از جبران خسارت شخص زیان دیده که موضوع بدهی بوده، می باشد. به همین دلیل، در فرض کاهش ارزش پول، به عنوان مثال در غصب اسکناس، غاصب در برابر مالک اسکناس نسبت به جبران کاهش ارزش آن، مسئولیت مدنی دارد و بایستی علاوه بر بازگرداندن اصل پول، میزان کاهش ارزش آن را نیز، بر اساس شاخص تورم به مالک پس دهد. این تحقیق که به روش توصیفی-تحلیلی صورت می پذیرد، با مراجعه به منابع کتابخانه ای، نخست، داده های مورد نیاز را جمع آوری و فیش برداری نموده، سپس به دسته بندی، تنظیم، تبیین و تحلیل آنها می پردازد و در نهایت نتیجه گیری لازم را به عمل خواهد آورد.

واژه های کلیدی: کاهش ارزش پول، مسئولیت مدنی، جبران خسارت، تورم.

۱- مقدمه

تغییر ارزش پول، از پدیده‌های اقتصادی معاصر است؛ تحول پول از پول کلایی به پول فلزی چندین قرن به طول انجامید و از قرن هجدهم با پیدایش صرافی‌ها و سپس بانکها، پول کاغذی نمایان شد. کاهش ارزش پول که در سیستمهای پولی دو فلزی و یک فلزی وجود داشت، در سیستم پولی اعتباری نیز ادامه یافت، در چنین موقعیتی و بدون لحاظ تغییرات گسترده اجتماعی در عرصه جریانات اقتصادی کشور، ربا تلقی شدن جبران کاهش ارزش پول، باعث می‌شود که اولاً: دارندگان سپرده قرض الحسنه به طور دائم با کاهش مستمر و فاحش قدرت خرید مواجه شوند، ثانیاً؛ قدرت خرید دارندگان حقوق ثابت، در طول زمان کاهش می‌یابد و ثالثاً؛ در چنین وضعیتی عده‌ای منتفع گردیده و عده‌ای دیگر متحمل ضرر و زیان می‌شوند و در سطح کلان، میزان ضرر زیان دیدگان به اندازه نفع کسانی است که از این وضعیت نفع می‌برند و این، خود، باعث خدشه دار شدن قاعده سلطنت در مالکیت خصوصی است. (جعفری، ۱۳۹۲، ص ۳۱۹)

وجود مثال‌های بسیار برای کاهش ارزش پول باعث شده تا فقها و حقوقدانان در پی یافتن راه حل منطقی و مناسب باشند و این موجب پیدا شدن نظریه‌های گوناگون در این عرصه شده است. به عنوان مثال، مستاجر که در خانه‌ی استیجاری تصرف نموده و از منافع آن انتفاع برده و مال الاجاره‌های آن را نداده است و هم‌اکنون، چند سالی از عدم پرداخت آن می‌گذرد؛ آیا موجر هنگام تنظیم دادخواست به منظور مطالبه‌ی اجور معوقه، حق مطالبه خسارت (تحت عنوان کاهش قدرت خرید و یا خسارت تأخیر تادیه) را دارد و یا صرفاً اجور معوقه به عنوان دین بر ذمه‌ی مستاجر باقی است؟ و یا اینکه مردی را در نظر بگیرید که پنجاه سال پیش هنگام ازدواج، مبلغ هزار تومان را مهریه همسرش قرار داده است که پس از فوت او، باید از ترکه اش پرداخت شود. (معرفت، ۱۳۹۳، ص ۱۱۴) آیا مبلغ مهریه، همان هزار تومان پنجاه سال قبل است یا باید ارزش حقیقی آن پرداخت شود؟ در قراردادهای بلندمدت، ارزش پول به صورت چشمگیری کاهش یافته، نگرانی‌ها و نابسامانی‌های فراوانی برای افرادی چون صاحبان درآمد ثابت، صاحبان پس‌انداز، و طلبکاران ایجاد می‌کند. با توجه به مطالب پیش‌گفته، تا حدودی اهمیت و جایگاه بررسی جبران کاهش ارزش پول روشن می‌شود. در واقع تحقیق پیش‌رو به دنبال تحلیل و بررسی مسئولیت مدنی ناشی از کاهش ارزش پول می‌باشد.

۲- مصادیق بارز تأثیر نوسانات ارزش پول در تعهدات پولی

با عنایت به نوسانات ارزش پول که امروزه به شکل افت ارزش پول جلوه‌گر شده و با مد نظر قرار دادن اینکه تورم و به تبع آن افت ارزش پول، چه پیامدها و آثاری در روابط مالی و تعهدات پولی از منظر فقها و حقوق دانان دارد به ذکر مهم‌ترین مصادیق تأثیر افت ارزش پول در روابط و تعهدات پولی می‌پردازیم.

۱- شخصی مبلغ معینی از دیگری قرض می‌کند. اگر در مدت قرض، ارزش پول به نصف کاهش یابد، آیا قرض‌گیرنده هنگام بازپرداخت، باید همان رقم اسمی را بپردازد یا باید ارزش حقیقی دریافت شده (ارزش اسمی + میزان تورم) را برگرداند و آیا این مازاد، ربا به شمار می‌رود؟ این مثال در قرض دولت و مؤسسات از مردم (اوراق قرضه دولتی و خصوصی) نیز مطرح است.

۲- مردی پنجاه سال پیش هنگام ازدواج، مبلغ هزار تومان را مهریه همسرش قرار داد که پس از فوت او، باید از ترکه اش پرداخت شود. آیا مبلغ مهریه، همان هزار تومان پنجاه سال قبل است یا باید ارزش حقیقی آن پرداخت شود.

۳- اگر دادگاه، فردی را به پرداخت نفقه فرد یا افرادی ملزم و برای آن، مبلغی را ماهانه معین کند، اگر پس از مدتی، ارزش پول کاهش یابد، آیا همان مبلغ تعیین شده باید پرداخت شود یا باید به میزان کاهش ارزش پول اضافه گردد؟ همین طور است بقیه پرداخت های اقساطی، مانند پرداخت اقساطی دیه و ..

۴- حجم بزرگی از دارایی های مردم به صورت پول نقد در قالب سپرده جاری، پس انداز و سرمایه گذاری در اختیار نظام بانکی قرار می گیرد، و در صورتی که جبران کاهش ارزش پول لازم باشد، تفاوت های فراوانی با فرضی که جبران کاهش ارزش پول جایز نباشد، در سطح خرد و کلان آشکار خواهد شد. (میرزابیگی، ۱۳۹۶، ص ۷۸)

۵- گاهی در معاملات نسبه، هنگام معامله، نرخ تورم در حد صفر است و دو طرف معامله پیش بینی می کنند که بین زمان معامله و زمان پرداخت، تورم قابل ملاحظه ای وجود نخواهد داشت؛ اما برخلاف پیش بینی آنها، اقتصاد، دچار تورم شدید شده، ارزش پول، کاهش چشمگیری می یابد و قیمت شیء فروخته شده فزونی می گیرد. آیا مشتری فقط ارزش اسمی مورد معامله را می پردازد یا باید کاهش ارزش پول، ملاحظه شود؟

۶- اگر مبلغی پول به وسیله فردی غصب شود و غاصب پس از مدتی به حکم دادگاه یا بدون حکم دادگاه بخواهد پول را به صاحبش برگرداند، و در این مدت، ارزش حقیقی پول به یک سوم کاهش یابد.

۷- گاه دولت برای مؤسسات تولیدی و خدماتی، مالیات وضع می کند، و پرداخت کنندگان در پرداخت آن تأخیر می کنند. آیا هنگام پرداخت مالیات، باید همان مبلغ اسمی تعیین شده پرداخت شود یا به میزان تورم و کاهش ارزش پول، باید به مالیات افزود؛ همین پرسش درباره زکاتی که به پول رایج محاسبه، اما در پرداخت آن تأخیر شده است نیز وجود دارد. (همان، ص ۸۶)

۸ در قرارداد مضاربه، اگر صاحب سرمایه، مبلغ یک میلیون تومان، در مدت معینی در اختیار عامل قرار دهد و در طول این مدت، نرخ تورم ۵۰ درصد باشد، در پایان مدت قرارداد، عامل، افزون بر اصل سرمایه، سهم سود را نیز باید به صاحب سرمایه برگرداند. آیا مقدار سرمایه در پایان مدت قرارداد، همان ارزش اسمی یک میلیون تومان است یا ارزش حقیقی آن؟ به عبارت دیگر، تقسیم سود، پس از جدا کردن ارزش اسمی سرمایه است یا ارزش حقیقی آن؟ (اقتباس مصادیق از مقاله درج شده در فصلنامه اقتصاد اسلامی، شماره ۶ مورخه ۱۳۸۹/۳/۱۹)

۳- بررسی تأثیر نوسانات ارزش پول در باب قرض

بر اساس قواعد قراردادهای و لحاظ بند ۳ ماده ۱۹۰ قانون مدنی، موضوع عقد قرض باید معلوم و عین باشد. صرف نظر از این که عقد شبه معوض در حقوق ما مصطلح نیست. به عقیده ی برخی مؤلفان حقوقی چون عقد قرضی شبه معوض است، یعنی معوض به معنای متداول نیست، بنابراین بهای موضوع قرض در قرارداد لزومی ندارد که معین باشد. همین قدر که مال مورد قرض معلوم باشد یا اوصافش به نحوی معین باشد که بتوان مصادیقش را در خارج معین کرد عقد قرض صحیح است. (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۵۹۸)

در ماده ۶۴۸ قانون مدنی آمده است: «وام گیرنده باید مثل آن چه را که قرض گرفته از حیث مقدار و جنس و وزن رد نماید و در صورت تعذر رد مثل، قیمت یوم الرد را بدهد». سیاق این ماده می رساند که قانون گذار ما عقیده بر این داشته موضوع عقد قرض باید مثلی باشد. بر همین اساس برخی مؤلفان حقوقی معتقدند که مال قیمی را نمی توان مورد قرض قرار داد. (امامی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۹۰) برخی عقیده دارند، چون مثلی یا قیمی بودن از اوصاف ذاتی اموال نیست و اراده ی طرفین می تواند مالی را که به طور معمول مثلی است قیمی تلقی نماید یا بالعکس و از سویی دیگر قرض قرارداد است و اراده ی طرفین بر آن

حاکم است، بنابراین کافی است که طرفین در رابطه‌ی خود مالی را مثلی محسوب و وام گیرنده متعهد به رد مثل آن شود هر چند که مال مذکور در تعریف اموال مثلی ننگجد و جزء اموال قیمی باشد. اما هر گاه کسی مال مثلی را به دیگری تملیک کند و در مقابل، طرف تعهد نماید که بهای آن را بپردازد، این قرارداد را نمی‌توان قرض نامید. (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۹۱۰)

امروزه وام دادن پول، رایج‌ترین اقسام قرض است. به نحوی که وقتی بحث از قرض می‌شود، عقدی به ذهن می‌آید که حسب آن شخصی مقداری پول به دیگری می‌دهد، تا او در وعده‌ی معین همان مقدار را مسترد نماید. به درستی پیداست که علت گسترش قرض وجه نقد تحصیل سود توسط وام دهنده است.

با کنکاشی دیگر پیرامون ماده‌ی ۶۴۸ قانون مدنی که مقروض را مکلف به پرداخت مثل مال گرفته شده میدانند؛ باید گفت که مثل، عدد نوشته شده روی آن نیست، بلکه مثل پول، پولی است که همان قدرت خرید را دارد. لذا اگر کسی پولی را قرض گرفته باشد، طبق قانون مدنی هم باید کاهش قدرت خرید پول را جبران کند، اگر چه به صراحت چنین مطلبی در متن قانون نیامده باشد.

یکی از جاهایی که پذیرش این مطلب به صورت عمده، تکالیفی سنگین را متوجه متولیان امر می‌کند، بانکهاست. چرا که بانکها همه ساله مبالغ هنگفتی را به عنوان قرض الحسنه از مشتریان خود می‌پذیرند و از منافع آن نیز بهره می‌برند، ولی در حقیقت قدرت خرید پول مشتریان شان را جبران نمی‌کنند؛ در حالیکه شرعاً مکلف به جبران آنند، و در صورتی که کاهش این قدرت را جبران نکنند بری الذمه نشده‌اند. همچنین علاوه بر بانک شاهد آن هستیم در دادگاه‌ها و محاکم قضایی پرونده‌های زیادی وجود دارند که موضوع آنها چکهایی است که برای قرض گرفتن صادر گردیده است ولی مدیونین سال‌ها یا قادر به پرداخت آن نبوده‌اند و یا به طور عمد از پرداخت آن خودداری می‌کنند؛ حال پس از سالیان دراز می‌خواهند وجه چک را به پول امروز بدهند.

در معاملات نیز این امر به وفور رخ داده است، برای مثال در مورد خرید زمین یا خانه‌ای که در آن، فروشنده نیمی از پول ملک را دریافت نموده و مابقی را به صورت چک که اکنون تبدیل به پول نگشته و سالیان متمادی از آن می‌گذرد، اخذ کرده و حال ملک مورد نظر ارزشش دهها برابر افزوده شده ولی خریدار می‌خواهد بدهی خود را به همان مقدار، به نرخ پول امروز پرداخت کند. در تمامی موارد مذکور به دلیل عدم صراحت متن قانون، قاضی قادر به حکم دادن به گونه‌ای که ذی‌حق به حق خود دست یابد نبود. و به ظاهر دخالت مجمع تشخیص مصلحت نظام در حل این معضل نیاز بود. ولی با آنچه در مثلی بودن پول مطرح گردید به آسانی مشاهده می‌شود که دیگر نیازی به وضع حکم ثانویه در حل این معضل نیست، بلکه به وسیله‌ی قوانین مدنی وضع شده، با توجه به ملاک مثلثیت در پول می‌توان چنین دعاوی را خاتمه بخشید.

۴- بررسی تأثیر نوسانات ارزش پول در باب مهریه

آنچه موضوع بحث را تشکیل می‌دهد این مطلب است که آیا پرداخت همان مبلغ پول که به عنوان مهر در عقد ذکر شده (ولی پرداخت نشده)، سبب برائت ذمه‌ی زوج خواهد شد یا خیر؟ این ایفای تعهد که طبق ماده ۲۷۷ قانون مدنی، تصریح می‌دارد: «متعهد ملزم است آنچه بر تعهد گرفته به طور کامل اجرا کند، همچنین باید همان چیزی را که مدیون است به متعهد له تسلیم کند، مگر اینکه طرفین به نحو دیگری با هم توافق کنند.» در جایی که مهر، انجام عمل خاصی مثل آموزش قرآن یا تملیک مال معین مانند اتومبیل باشد با مشکل خاصی روبه‌رو نیست و هر زمان این عمل انجام شود، زوج دین خود را ادا کرده؛ مثلاً هر گاه مهر یک دستگاه اتومبیل با مشخصات معین باشد، زوج هر زمان که اتومبیلی با همان مشخصات تسلیم زوج

نماید، بری الذمه گردیده است و نوسانات ارزش پول در این مورد اثری نخواهد داشت چرا که در هر حال، زوج ملزم است، اتومبیلی به زوجه تسلیم کند. اعم از این که ارزش پول بالا رفته باشد یا پایین آمده باشد. ولی زمانی که مهر وجه نقد (اسکناس) است، این بحث پا به عرصه می نهد که آیا زوج با فرض اینکه از زمان عقدش مدت ها زمان سپری شده و در این مدت ارزش پول دچار نوسانات و مشخصاً افت و کاهش گردیده؛ چه مبلغی را برای برائت ذمه اش باید پرداخت کند؟ مقدار مبلغ معادل روز عقد یا با احتساب نرخ ارزش پول در روز پرداخت؟

قبل از اجرای این طرح، کمیسیون قضایی و امور حقوقی مجلس شورای اسلامی به عنوان مرجع رسیدگی کننده ی این طرح اقدام به کسب نظرات و فتاوی مراجع عظام تقلید و فقها نمود، که با جمع بندی این آرا و نظرات می توان به طور کلی آنها را به قرار زیر آورد:

۱- برخی با استناد به اینکه این طرح خلاف شرع محسوب می شود ملاک و معیار را همان پولی دانسته اند که عقد بر اساس آن جاری شده و هر چه قدر هم که ارزش پول با گذشت زمان پایین آید، تفاوتی نمی کند و زوج باید مهریه تعیین شده ی روز عقد را برای برائت ذمه بپردازد.

به عنوان نمونه آیت الله اراکی در پاسخ به این سوال که مهر زنی که پنجاه سال پیش ازدواج کرده است اگر مثلاً مبلغ ۱۰ تومان پول رایج ایران بوده باشد، و امروز با توجه به تورم فعلی، پرداخت آن به چه نحو می باشد؛ آیا پرداخت ۱۰ تومان پول رایج امروز کافی است یا باید قدرت خرید آن را در نظر گرفت؛ می فرمایند: «اگر طریق است به کالای مخصوصی، در حقیقت مالیت را مهر قرار داده، باید قیمت آن روز را بدهد و اگر موضوعیت داشته، وجه رایج امروز کافی است.» (اراکي، ۱۳۷۳، ص ۱۹۲)

همچنین آیت الله محمد فاضل لنکرانی نیز می نویسد: «اگر پول مهریه، واقع شده باشد، شرعاً زوجه همان مقدار پول را طلب دارد و نمی تواند زاید بر آن چیزی ولو اینکه ارزش آن کم شده باشد.» (پاسخ ایشان به نامه ی شماره ۹۱۹/۵ /د مورخه ۱۸/۷/۱۳۷۵ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی)

امام خمینی نیز در این مورد می فرمایند: «مهر همان است که قرار داده شده و با اختلاف و ارزش پول و قدرت خرید، تغییر پیدا نمی کند.» (موگهی، ۱۳۷۰، ص ۱۸۵)

۲- برخی با پذیرش ارزش اعتباری برای پول و در نظر گرفتن ارزش و قدرت خرید حقیقی برای آن، موافق نظریه پرداخت مهریه به نرخ روز و با توجه به تورم جامعه اند. بعید نیست اگر نگوییم که ظاهر است آن که در مثل باب مهر و ثمن مبیع و موارد کلی و اشتغال ذمه به نقد رایج، مافی الذمه نقد است؛ مالیتش که همان قدرت خرید در آن زمان می باشد، چون همان قدرت، عامل رغبت است و موجب مالیت و آن هم به تبع عین مضمون است و الا یک قطعه ی کاغذ منقوش نه قیمتی دارد و نه مورد رغبت. یعنی اگر با صد تومان در ده سال قبل ده مثقال طلا می توان خرید و مهریه صد تومان بوده، امروز زوجه طلبکار مقدار پول نقد رایجی است که بتوان آن مقدار طلا را خریداری نمود. و واضح است که بر پایه ی قدرت خرید هم مالیت اسکناس ده تومانی از پنجاه تومانی جدا و متمایز می گردد. آنچه را که زوج باید بپردازد همان مقدار نقد رایج است که در عقد آمده با قدرت خرید در آن زمان و امروز هم باید از نقد رایج از باب مهر به قدری پرداخت گردد که همان قدرت خرید را تأمین نماید تا از عهدهی ضمانت به مثل عوض که اصل در ضمان و برائت ذمه است بیرون آمد، باشد.» (صانعی، یوسف، احکام بانوان مطابق با فتاوی ایشان، قم: انتشارات میثم تمار، ۱۳۷۷ش. همچنین پاسخ به نامه شماره ۹۱۹/۰۹ /د مورخه ۱۸/۷/۱۳۷۰ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی)

۳- عده ای نیز محاسبه ی مهریه به نرخ روز برای جبران کاهش ارزش پول را با افزودن پیش شرطی به آن پذیرفته اند و آن این است که اگر زن مهر خود را از زوج مطالبه نکرده باشد نمی تواند بیش از آنچه که در اجرای عقد تعیین شده، از شوهر مطالبه کند، ولی اگر زن مهر خود را مطالبه کرده و شوهر به او پرداخت نکرده باشد، مهر باید به قیمت روز محاسبه شود.

۴- دسته ی چهارمی نیز هستند که طبق نظریاتی که در فصول آتی بیشتر بدان پرداخته خواهد شد، با آن که از سیاق گفتار و منش اجتهادی ایشان بر می آید لزوم پرداخت مهریه به نرخ روز را به جهت جبران کاهش ارزش پول در این مقوله پذیرفته اند؛ با این حال طریق احتیاط و مصالحه را پیش گرفته اند:

به عنوان نمونه آیت ا. . . وحید خراسانی این گونه است: «اگر مبلغی پول رایج به عنوان مهریه تعیین شده باشد، مثلاً یک هزار تومان، با توجه به این که در گذشته این مبلغ قیمت یک خانه معمولی بوده و اکنون قیمت حتی یک متر از خانه نمی شود، لذا بنابر احتیاط واجب باید طرفین مصالحه کنند و با تراضی، متوسط ارزش آن زمان و این زمان پرداخت شود، و چنانچه یکی از طرفین ممانعت نمود توسط حاکم شرع به آن ملزم می شود.» (پاسخ ایشان به نامه مورخه ۵/۱۳۷۵/۸ کمیسیون امر قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی)

از آنجایی که در این چهار دسته، دسته ی اول و دوم نیاز به آوردن استدلال صاحب نظرانشان دارد لذا به آوردن آن اکتفا کرده و از دو مورد پایانی به دلیل اینکه خود گویایی لازم را دارند صرف نظر می کنیم.

در تأیید نظر دسته ی اول که نظر مخالفان این طرح است برخی صاحب نظران استدلال نموده اند که ما با ایراد آنها و در ادامه آوردن ادله ی مخالفان خواهیم دید که استدلال دسته ی دوم که موافقان طرحند، دقیقاً جواب نقض به آرای مخالفان است و نظر این نوشتار را نیز تشکیل میدهد.

۵- استدلال مخالفان طرح تعدیل مهریه به قیمت روز

اولا - اسکناس دارای ارزش ذاتی بوده و از نظر عقلای عالم مال محسوب می شوند.

ثانیا - مهر عندالمطالبه بوده و ید شوهر در این زمینه ید امانی است نه ید عدوانی تا زوجه بتواند مطالبه ی میزان کاستی ارزش پول را هم بکند.

ثالثا - این طرح با نظام حقوقی کشور ناهماهنگ بوده و موجب تبعیض در نظام واحد خواهد شد، چرا که با پذیرش آن باید آن را در سایر دیون تسری دهیم و حال آنکه با نظر شورای نگهبان در تنافی است. (نظر شورای نگهبان در مورد ماده ی ۷۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی)

رابعا - این مطلب درست است که به دلیل بالا رفتن مقدار مهر یا مواردی که زوج خود را با پرداخت مقادیری کلان مواجه می بیند و طبعاً از اقدام به دادخواست طلاق جلوگیری می کند، ولی در فرض اعسار و ناتوانی زوج مدیون، طلاق غیر ممکن نیست. توضیح اینکه برخی از حقوق دانان با استدلال به این مطلب که قانون مهریه به نرخ روز مانند عامل بازدارنده ای برای جلوگیری از طلاق توسط زوج است ایفای نقش می کند و این خود موجب تحکیم خانواده و تکریم زوجه می شود، به این تبصره نگاه می کردند.

خامسا - پذیرش این طرح مانعی بر سر راه گرم شدن کانون خانواده ها خواهد شد. چرا که تحلیل اقتصادی با مسائل خانوادگی که به بنیان محبت پایه گذاری شده است، موجب تزلزل خانواده خواهد بود، لذا نباید محبوب ترین بناها را در اسلام به خاطر چند متخلف لرزان نمود.

در ادامه خواهیم دید که نظرات موافقان طرح در حقیقت نقدی بر استدلال های مخالفین است که در ذیل به ادامه آن اشاره می کنیم

اولا - اسکناس همانطوری که در فصول ابتدایی این نوشتار اشاره شد، دارای ارزش اعتباری است نه ارزش ذاتی! و صرفا ارزش و قدرت خرید حقیقی آن معیار و ملاک است.

ثانیا - با سیری در قوانین و مقررات به وضوح می بینیم که شورای نگهبان سابقا چنین طرح هایی را بدون توجه به نظر قبلی خود پذیرفته است.

ثالثا - پذیرش طرح در حقیقت مانعی برای اقدام به طلاق از جانب زوج می باشد (الا استثنائات که معتنا به نیست).

رابعا - با نگرشی جامع می بینیم که این مبحث (احتساب مهریه به نرخ روز) در مواردی همچون فوت شوهر نیز مطرح است چرا که با برداشت از ما ترک زوج، زوج می تواند با پشتوانه قرار دادن اقتصادی مهریه از بیچارگی و فلاکت جلوگیری کند. خامسا - در فقه اسلامی، خاصه فقه امامیه، نقش زمان و مکان در تبویب ابواب غیر قابل انکار و اجتهاد پویا طرح مزبور را به هیچ وجه غیر شرعی نمی داند.

۶- مبانی فقهی مسئولیت مدنی ناشی از جبران کاهش ارزش پول

۶-۱- قاعده ضمان ید

۶-۱-۱- مفهوم قاعده ضمان ید

از قواعد فقهی مشهور، قاعده ضمان ید است. مفاد قاعده مذکور، این است که هر کسی بر مال دیگری دست یابد، بدون آنکه از طرف مالک مأذون باشد، موظف به رد عین مال به صاحب آن است. (ولایی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۳)

به عقیده فقها، مقتضای اولیه تصرف و یا استیلاء بر مال دیگری، این است که متصرف در مقابل مالک ضامن است، یعنی علاوه بر آن که مکلف به بازگرداندن عین در زمان بقاء آن است، اگر مال مذکور تلف شود یا نقص و خسارت به آن وارد گردد، متصرف باید از عهده خسارت وارده نیز بر آید. (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۷۳)

بنابر این، در فرض کاهش ارزش پول، به عنوان مثال اگر مدیون فقط اصل پولی را که قرض گرفته باز گرداند، موجب نقص یا تلف بخشی از پول مالک شده که بایستی با جبران کاهش ارزش آن از عهده خسارت مالک برآید.

۶-۱-۲- مستند قاعده ضمان ید

الف) بنای عقلا

مستند قاعده ضمان ید قبل از هر چیز بناء عقلا است، زیرا با مطالعه در زندگی اهل خرد چنین می یابیم که آنان، شخصی که مال دیگری را بدون اذن مالک تصرف می کند در مقابل مالک آن، مسئول عواقب امر می شناسند، یعنی علاوه بر آنکه تکلیفا او را در زمان موجود بودن عین، ملزم به رد آن می دانند، چنانچه خسارت و یا تلفی وقوع یابد، مسئولیت مدنی را نیز متوجه وی می سازند. شرع مقدس نیز این شیوه خردمندانه را نه تنها رد و محکوم نکرده، بلکه به موجب نصوص واصله، تأیید هم نموده است. (همان منبع، ص ۷۶)

بنابراین، عقلای عالم فردی که ذمه اش به مقدار معینی اسکناس مشغول شده را زمانی برئ الذمه می دانند که تمام مالی را که گرفته به مالک آن باز گرداند. حال در فرض کاهش ارزش پول، مدیون به شرطی برئ الذمه می شود که اصل پول را همراه با

کاهش ارزش آن به مالک باز پس دهد، زیرا اسکناس فقط نماینده قدرت خریدی می باشد که در تعداد مشخصی برگه متجلی شده و اگر تعداد اسمی اسکناس های قرض گرفته شده بازگردانده شود، خردمندان عالم مدیون را برئ الذمه نمی دانند.

(ب)روایت

مدرک و مستند روایی قاعده فوق، حدیث مشهوری از رسول اکرم (ص) است که می فرمایند: علی الید ما أخذت حتی توده». (شیخ طوسی، ۱۴۰۹، ج ۳ ص ۴۰۹) در این روایت شریفه، کلمه ید کنایه از استیلاء و تسلط است و بیان می دارد که تصرف و استیلاء بر مال دیگری، موجب ضمان متصرف در برابر مالک آن است. (ولایی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۵)

به موجب این حدیث، وقتی انسان بر مالی استیلاء می یابد، آن چیز به عهده او قرار می گیرد و چون عهده به معنای ذمه است و عین خارجی نمی تواند در ذمه قرار گیرد، پس وجود اعتباری آن شیء در ذمه می آید و بعد از آن که در ذمه قرار گرفت، فرد مشغول الذمه باید از عهده آن بر آید و افرام ذمه کند. (فاضل لنکرانی ۱۴۲۴، ص ۳۳)

در فرض کاهش ارزش پول، به عنوان مثال اگر فردی مقدار معینی پول را غصب نماید، فقط ذمه وی به تعداد معینی پول کاغذی مشغول نشده که با برگرداندن همان تعداد اسمی، برئ الذمه شود؛ بلکه ذمه غاصب به وجود اعتباری یا همان قدرت خریدی که در اسکناس است، مشغول شده و فقط در صورتی که آن قدرت خرید را باز گرداند، برئ الذمه می شود.

گروهی از فقها معتقدند که این روایت مرسل و سندش ضعیف است و قابل استناد و تمسک نیست و نمی توان با این روایت قاعده ضمان را اثبات کرد، ولی گروه دیگری از فقها بر این باورند که تعداد زیادی از فقها بر اساس آن فتوی داده اند، بنابراین ضعف سند جبران شده و به اصطلاح دارای شهرت فتوایی است. به نظر این فقها، هرگاه حدیث ضعیف السند مورد استناد و عمل اصحاب قرار گیرد، ضعف آن نادیده گرفته می شود و این حدیث نیز چنین است. گروه سومی از فقها، نهایتاً این روایت را موثوق الصدور دانسته اند و بعید ندانسته اند که مقطوع الصدور نیز باشد. (موسوی بجنوردی، ۱۴۲۴، ج ۴ ص ۹۳)

حضرت امام خمینی (ره) در تأیید نظر گروه سوم می فرمایند: «استناد فقهای شیعه اعم از قدما و متأخرین به این حدیث به گونه ای است که ما را از بحث درباره سند آن بی نیاز می کند.» (موسوی خمینی، ۱۴۲۴، ص ۲۲۲)

اما آنچه که نگرانی را مرتفع می سازد، این است که مفاد حدیث از تأسیسات و ابداعات شریعت مقدسه نمی باشد، زیرا مدلول قاعده ضمان ید، قبل از هر چیز مطابق بناء عقلا است و حدیث فوق در صورت صحت به جهت تأیید بنا عقلا مزبور صادر گردیده است. (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۷۷)

در مفاد این حدیث از سوی فقها، نظرات مختلفی اظهار شده است. گروهی از فقها معتقدند که مقصود از مدلول قاعده، وضع حکم تکلیفی است و شارع مقدس بدین وسیله، مسئولیت استیلاء بر مال دیگری و وجوب حفظ و رد آن را به مالک گوشزد می کند، ولی نظریه دقیق تری که مشهور فقها به آن اعتقاد دارند، این است که شارع مقدس به موجب حدیث فوق، ضمانت مالی را که مورد استیلاهی غیر قرار گرفته، مادام که به مالک برگردانده نشده است، به عهده مستولی قرار می دهد، بدین نحو که تا وقتی عین آن باقی است، موظف به تحویل عین و چنانچه تلف شود و یا خسارت بیند، باید از عهده خسارت بر آید.

در فرض کاهش ارزش پول، آنچه در ذمه مدیون می آید، وجود اعتباری اسکناس بوده و ضمانت مالی قدرت خرید تا زمانی که به مالک آن بازگردانده نشده، به عهده مستولی آن است.

به نظر می رسد که تصرف مال، اعم از اینکه عالماً یا از روی جهل باشد، در هر دو صورت موجب ضمان است، با این تفاوت که اگر تصرف مال غیر، از روی عمد و قصد باشد، دارای عقوبت شرعی و مجازات است، در حالی که تصرف غیر عمدی فقط موجب ضمان حقوقی است.

در فرض کاهش ارزش پول، عمد و جهل مدیون هیچ تأثیری در لزوم یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول نداشته و فرد متصرف، ضامن جبران کاهش ارزش پول می باشد.

ج) جریان قاعده ضمان ید در اوراق بهادار

در مورد اوراق بهادار (اسکناس)، شخص ضامن قدرت مالی تلف شده یا غصب شده می باشد، زیرا ذمه فرد ملف یا غاصب، مشغول به مقدار قدرت خرید تلف شده یا غصب شده در اوراق بهادار است و چون قدرت خرید اوراق بهادار بر اثر تورم کاهش یافته، بازپرداخت اسمی همان اوراق بهادار، آنان را بری الذمه نمی کند. (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۳) و چه بسا بتوان گفت، در قواعد ضمان و روایات مربوطه در باب اشتغال ذمه به پول، ارزش پولی پول یعنی قدرت خرید آن مورد ضمان باشد. (محمدی گیلانی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۴)

د) جریان قاعده ضمان ید در منافع

منافع به دو دسته مستوفات و غیر مستوفات تقسیم می شود. منافع مستوفات، منافی هستند که شخص پس از استیلاء بر مال دیگری از آن بهره مند می شود، مثل آنکه خانه دیگری را بدون اجازه صاحبش تصرف کرده و در آن سکونت می کند. منافع غیر مستوفات، منافع ممکن الحصولی است که شخص پس از استیلاء بر مال دیگری، بهره برداری از آن را سلب کرده و خود هم بهره مند نشده است، مثل آنکه شخصی، اتومبیل دیگری را در پارکینگ منزل خود پارک کرده و نه خود از آن استفاده نماید و نه به مالک آن اجازه استفاده دهد. (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۸۳)

به نظر فقهای امامیه، در مورد منافع مستوفات، بی تردید شخص متصرف ضامن است، خواه تصرف عدوانی باشد و خواه تصرف غیر عدوانی صورت گیرد و در منافع غیر مستوفات، چنانچه تصرف عدوانی باشد، باز هم فقهای امامیه متفق القول اند که شخص متصرف ضامن است، ولی اگر تصرف عدوانی نباشد، گروهی از فقها قائل به ضمان نیستند، اما در همین فرض نیز، مشهور قائل به ضمان می باشد. (شیخ انصاری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۷۵)

مستند مشهور فقهای امامیه نسبت به ضمان منافع مستوفات و غیر مستوفات، عموم قاعده ضمان ید است، ولی شیخ اعظم انصاری (ره) نظریه مشهور را مورد انتقاد قرار داده و شمول قاعده ضمان ید را بر منافع غیر مستوفات مخدوش می داند، اما در پاسخ به مرحوم شیخ (ره) باید عرضه داشت که منظور از اید در قاعده ضمان ید، دست جسمی نیست، بلکه منظور سلطنت و استیلاء است و فرقی ندارد که عین مورد سلطه باشد یا منفعت.

بنابر این در فرض کاهش ارزش پول، در مواردی همچون غصب، قرض و سرقت پول، طبق قاعده ضمان ید، آنچه به ذمه شخص می آید، در واقع همان قدرت خرید بوده و غاصب یا مقترض یا سارق، زمانی که بخواهند ذمه خود را مفرغ سازند، باید همان قدرت خریدی که به طور اعتباری به ذمه شان آمده و نیز منافع آن را پرداخت نمایند تا تفریغ ذمه حاصل گردد. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۹۳)

۶-۲- قاعده اتلاف

۶-۲-۱- تعریف قاعده اتلاف

کلمه تلف به معنای هلاکت و نابودی و اتلاف مال به معنای از بین بردن مال است. قاعده اتلاف در جمله «من أتلّف مال الغير فهو له ضامن» مندرج است. معنای این قاعده این است که هر کس مال دیگری را بدون اجازه مالک آن تلف کند یا مصرف نماید یا مورد بهره برداری قرار دهد، ضامن صاحب مال است. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۸)

در فرض کاهش ارزش پول، در صورتی که مدیون کاهش ارزش پول را جبران نکند، سبب تلف بخشی از مال مالک شده و در برابر وی ضامن می باشد.

۶-۲-۲- انواع اتلاف

اتلاف بر دو قسم است:

۱- اتلاف حقیقی: در صورتی که کسی فرش دیگری را به آتش بکشد، چون عین مال را از بین برده است، به آن اتلاف حقیقی می گویند.

۲- اتلاف حکمی: هرگاه خود مال یا کالا از بین نرود، اما ارزش و مالیت آن از بین رفته باشد، به آن اتلاف حکمی می گویند، مانند فردی که یخ را که در تابستان مالیت دارد، تلف نماید ولی آن را در زمستان که مالیت ندارد، پس دهد. (ولایی عیسی ، ۱۳۹۳، ص ۸۰)

گروهی از فقها اتلاف را شامل هر دو نوع می دانند ولی گروه دیگری معتقدند که قاعده اتلاف فقط شامل اتلاف حقیقی می شود. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۵)

آنچه در فرض کاهش ارزش پول موضوعیت دارد، اتلاف حکمی است، به عنوان مثال اگر فردی مبلغ یک میلیون تومان در سال ۱۳۸۰ سرقت نموده و در سال ۱۳۸۹ دستگیر شود، با بازگرداندن یک میلیون تومان اسمی به مالک آن بری الذمه نمی شود، زیرا مقداری از ارزش و مالیت اسکناس های مسروقه در طول مدت ۹ سال از بین رفته و سارق باید این کاهش ارزش را نیز بپردازد تا تفریغ ذمه حاصل شود.

۶-۲-۳- ادله اعتبار قاعده اتلاف

الف) کتاب

یکی از ادله ای که ممکن است، پایه اعتبار مسئولیت مدنی تلقی شود، آیه اعتداء است. در این آیه خداوند متعال می فرماید: «فمن اعتدى عليكم اعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم» (سوره بقره آیه ۱۹۴) یعنی هرکس به شما تجاوز کرد، همانند آن را بر او تعدی کنید.

شیخ طوسی (ره) در برخی از کتب برای اثبات ضمان به مثل در اموال مثلی و ضمان قیمی به قیمت در اموال قیمی، به این آیه استناد کرده است. (شیخ طوسی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۶۰)

در این آیه دو حکم وجود دارد، اول اینکه هر کس مال دیگری را تلف کند، ضامن آن است و دوم اینکه در نظر عرف و عقلا، زیان دیده دارای حق است و وقتی مال دیگری را می گیرد، از روی حق گرفته است. (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۱۱۰) در آیه دیگری خداوند متعال می فرماید: «و جزاء سیئه سیئه مثلها، یعنی کیفر بدی، مجازاتی همانند آن است». (سوره شوری آیه ۴۰) حال، هرگاه کلمه سیئه بر اطلاق یا عموم حمل شود و شامل اتلاف اموال و منافع گردد، می توان از این آیه استفاده کرد که در برابر اتلاف مال، صاحب مال حق تقاض خواهد داشت و اتلاف کننده باید خسارت را جبران کند. (مکارم شیرازی ۱۴۲۴، ج ۲ ص ۱۹۴)

در فرض کاهش ارزش پول، آنچه در هر دو آیه شریفه وجود دارد، برابری و تساوی عوضین است. به عنوان مثال، دلیل اینکه مدیون علاوه بر تعداد اسمی اسکناس ها، باید مقداری زاید بر اصل به مالک دهد، این است که میان پولی را که فرض گرفته و پولی را که جهت اداء قرض باز پس داده، تساوی و برابری رعایت شود و موجب تفریغ ذمه وی گردد.

ب) سنت

«من ألتف مال الغير فهو له ضامن» یعنی کسی که مال دیگری را تلف نماید، ضامن است. این جمله را گروهی از فقها در کتب خود، یک حدیث منقول از معصوم تلقی کرده اند و برخی دیگر آن را قاعده ای اصطیادی دانسته اند. (نجفی، ۱۴۱۴، ج ۳۷ ص ۶۰)

صحیح حلبی از امام صادق (ع) در مورد خرابکاری کسی که شغلش لباسشویی است سوال کرد، حضرت فرمود: «هر اجیری که برای اصلاح چیزی مزد می گیرد، در صورت خراب کردن آن ضامن است.» (حر عاملی ۱۴۲۴، ج ۱۹، ص ۱۴۱) ابی بصیر از امام باقر (ع) نقل می کند که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «... حرمة ماله كرمة دمه». (همان منبع، ج ۱۲ باب تحریم اغتیب المومن، حدیث ۱۲) یعنی احترام مال مومن همانند احترام خون او است. ضمانت اجرای خون مومن، هدر نبودن آن است که با وجود شرایطی موجب قصاص شده و با تحقق شرایط دیگر، موجب دیه خواهد بود. همین ضمانت اجرا در مال هم وجود دارد، بنابراین اگر کسی مال دیگری را تلف کند، ضامن جبران آن خواهد بود. (موسوی خمینی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۷۹)

نکته دیگری که از این روایت به دست می آید، شمول آن نسبت به عمد و غیر عمد است، همین وضعیت درباره تلف مال هم متصور است و تلف را به هر صورتی که باشد، باید موجب ضمان دانست، زیرا در روایت به صورت مطلق مال به خون تشبیه شده است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۴، ص ۴۸)

در فرض کاهش ارزش پول، به عنوان مثال اگر غاصب فقط تعداد اسمی اسکناسهای مغضوبه را باز گرداند، سبب تلف بخشی از مال مالک می شود و فقط با پرداخت اصل پول به همراه جبران کاهش ارزش آن، برئ الذمه می گردد.

ج) اجماع

گروهی از فقها معتقدند که نه تنها قاعده اتلاف مورد قبول تمامی فقهاست و اختلافی در آن نیست، بلکه تمامی فرقه های اسلامی، آن را قبول داشته و چه بسا گفته شود که این قاعده از ضروریات دین است. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۵)

اما عده ای دیگر از فقها، نظریه فوق را مورد انتقاد قرار داده و می گویند که اولاً اجماع با وجود این همه روایات بدون تردید مدرکی بوده و اجماع مدرکی به خودی خود قابل استناد نیست و ثانیاً ادعای این که قاعده اتلاف از ضروریات دین است، بسی قابل تأمل است، زیرا کسی که منکر ضروری دین باشد، مرتد است؛ در حالی که بدون تردید، منکر این قاعده مرتد نیست. بنابراین، محتمل است که منظور از ضروری دین، ضروری فقه باشد، یعنی قاعده اتلاف از بدیهیات فقه است، زیرا تمامی فرقه های اسلامی اصل آن را پذیرفته اند. (ولایی عیسی، ۱۳۹۳، ص ۸۴ و ۸۵)

د) بنای عقلا

با مراجعه به زندگی خردمندان، قطع نظر از ادیان، این نکته مسلم به نظر می رسد که عقلا هنگامی که شخص مبادرت به اتلاف مال دیگری می کند، دمه او را در قبال مالک مشغول و او را ضامن پرداخت خسارت می دانند. (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳)

حضرت امام خمینی (ره) در همین زمینه معتقدند که دلیل اساسی قاعده اتلاف، بنای عقلا است، یعنی هرگاه شخصی موجب تلف مال دیگری گردد و یا آن را معیوب سازد و یا غیر قابل استفاده گرداند، هر چند که اصل مال از بین نرفته باشد، مثلاً آن را در اختیار غاصب قرار دهد، از نظر عقلا چنین شخصی ضامن است. این روش خردمندان عالم، نه تنها از سوی شارع منع نشده،

بلکه امضاء نیز شده است، پس حجت است. و آنچه عرفاً از ضمانت در این قاعده فهمیده می‌شود، این است که آنچه تلف شده به نحو وجود اعتباری بر عهده کسی است که آن را تلف کرده است.

بنابر این، در فرض کاهش ارزش پول، با استناد به قاعده اتلاف، اگر کسی اوراق بهادار دیگری را از بین ببرد، در حقیقت مال غیر را از بین برده و ضامن است و باید عوض همان مقدار مالی که تلف شده را به مالک آن برگرداند و در این صورت ممکن است، تعداد اوراق بهاداری که تلف کرده، کمتر از تعدادی باشد که تلف کننده ملزم به پرداخت آن است، زیرا اینها از نظر تعداد متفاوت ولی از لحاظ قدرت خرید مساوی هستند. (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ص ۱۹۳)

۳-۶- قاعده تسبیب

۳-۶-۱- تعریف قاعده تسبیب

به عقیده بعضی از فقها، اتلاف و تسبیب دارای مشترکات زیادی هستند مانند عدم شرطیت علم، قصد و عمد در هر دو قاعده. (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰)

به طور کلی ایجاد هر گونه فعلی که منتهی به اتلاف می‌گردد، تسبیب نامیده می‌شود و به لحاظ ابهامی که در مصادیق آن وجود دارد و نیز به خاطر تقدم سبب بر مباشر در موردی که سبب اقوی از مباشر است، مورد توجه خاص در مباحث ضمان مالی و ضمان کیفری قرار گرفته است. ولی به طور خاص در تسبیب، عمل شخص مستقیمه و مباشرتاً مال دیگری را از بین نمی‌برد، بلکه رابطه بین عمل شخص و تلف مال به این گونه است که اگر آن عمل واقع نشود، تلف مال نیز اتفاق نمی‌افتد. بنابر این، مطابق موازین فقه، هرگاه عمل شخص مع الواسطه باعث تلف مال دیگری شود، وی ضامن و این عمل تسبیب محسوب می‌شود. (عمید زنجانی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۳)

در فرض کاهش ارزش پول، به عنوان مثال اگر یکی از مسئولین سیاسی یا اقتصادی کشوری، اقدام به موضع گیری خاصی در روابط خارجی با دیگر کشورها نماید، به طوری که منافع ملی را نیز تأمین نکند و این عمل سبب بحران اقتصادی در کشور شده و در نتیجه آن ارزش پول ملی کاهش یابد، آن مسئول بالتسبیب ضامن کاهش ارزش پول ملی می‌باشد.

۳-۶-۲- وجوه افتراق قاعده اتلاف و تسبیب

جهت افتراق این دو قاعده عبارت است از اینکه اولاً، موضوع قاعده اتلاف این است که عمل شخصی به طور مستقیم موجب از بین رفتن مال دیگری شود، ولی اگر کسی کاری کند که به طور مستقیم و با واسطه منجر به تلف مال غیر شود، به آن قاعده تسبیب می‌گویند و ثانیاً؛ در اتلاف همیشه فعل موجب ورود خسارت می‌شود، نه ترک آن، در حالی که در تسبیب هم فعل و هم ترک فعل، می‌تواند زیان را متوجه دیگری کند. و ثالثاً؛ در اتلاف بالمباشرة، تقصیر شرط نیست، زیرا عرف حتی اگر متلف بی تقصیر باشد، او را مسئول می‌شناسد؛ در حالی که در اتلاف بالتسبیب، تقصیر شرط است، یعنی اگر احتیاطات لازم را در حد متعارف رعایت نکرده باشد، ضامن است، ولی اگر احتیاطات لازم را رعایت کرده و در عین حال، سبب ورود خسارت به دیگری شود، ضامن نخواهد بود.

در فرض کاهش ارزش پول، اگر فردی سبب اتلاف ارزش پول دیگری مباشرة یا بالتسبیب شود، در هر دو وجه ضامن جبران کاهش ارزش پول می‌باشد.

۶-۳-۳- ادله اعتبار قاعده تسبیب

به نظر بسیاری از فقیهان، قاعده تسبیب شاخه ای از قاعده اتلاف است، لکن به طور خاص می توان به ادله ای اشاره کرد که بیشتر ناظر به قاعده تسبیب است.

الف) روایات

مهم ترین مستند قاعده، روایاتی است که حاکی از مسئولیت مدنی کسی است که غیر مستقیم موجب بروز خسارت به دیگری شده، که به برخی از این روایات اشاره می کنیم.

صحیح حلی از امام صادق (ع) نقل می کند، از ایشان در مورد چیزی سوال کردم که در راه گذاشته شده و چهارپایی موقع عبور از آن رم کرده و صاحبش را زمین می زند. امام (ع) فرمود: «کل شیء یضر بطریق المسلمین فصاحبه ضامن لما یصیبه». (حر عاملی، ۱۳۸۹، ج ۱۹ ابواب موجبات ضمان باب ۹ حدیث ۱) یعنی هر چیزی که در راه مسلمانان به آنها ضرر می رساند، صاحب آن چیز، ضامن پیامدهای آن است. این روایت از نظر سند صحیح و از نظر دلالت به روشنی بر قاعده تسبیب دلالت دارد.

زراره می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم، کسی که چاهی در غیر ملک خویش حفر کند و عابری در حین عبور در آن بیافتد، حکم چیست؟ حضرت فرمود: «علیه ضمان لأن من حفر بئرا فی غیر ملکه کان علیه ضمان». (همان منبع، باب ۸، ص ۲۵) یعنی حفر کننده چاه ضامن است، زیرا هر کسی که در غیر ملک خود چاهی را حفر کند، ضامن است.

سکونی از امام صادق (ع) نقل می کند که حضرت از قول پیامبر اکرم (ص) فرمود: «هر کسی ناودانی یا گودالی در راه مسلمانان ایجاد کند یا میخ یا افسار مرکبش را بکوبد و یا چاهی در راه مسلمانان حفر کند و کسی به آنها برخورد کرده و به زمین بیافتد، آن فرد ضامن است». (همان منبع، باب ۱۱، ص ۲۷)

انصاف این است که از این روایت، قاعده کلی استظهار می شود و آن این است که هر فعلی که از فاعل عاقل مختار صادر شده و آن فعل عادت سبب وقوع تلف در مال یا جان مسلمان شود و بین آن فعل و تلف، فاصله نباشد، فاعل چنین سببی ضامن است. در فرض کاهش ارزش پول، به عنوان مثال اگر رئیس جمهور کشوری بدون توجه به نظر کارشناسان اقدام به عزل و نصب پی در پی در ریاست بانک مرکزی نماید و این امر موجب آشفتگی در نظام پولی کشور شده و در نتیجه آن تورم افزایش یافته و ارزش پول ملی کاهش یابد، شخص رئیس جمهور بالتسبیب ضامن جبران کاهش ارزش ملی می باشد.

ب) اجماع

در هر موردی که آیات و یا روایاتی وجود داشته باشد، اجماع مورد ادعا مدرکی بوده و دلیل مستقلی نخواهد بود و به همین جهت، حجیت ندارد، اما نکته ای که در اجماع مدرکی قابل توجه می باشد، این است که انسان در چنین مواردی اطمینان پیدا خواهد کرد که فهمش از روایات و ادله همان چیزی است که فقها و بزرگان فن فهمیده اند.

در فرض کاهش ارزش پول، اگر به عنوان مثال مسئولین سیاسی یا اقتصادی کشوری، به طوری که منافع ملی آن کشور نیز اقتضاء نکند، تصمیم به کاهش یا افزایش روابط با کشورهای خاصی نمایند و این عمل سبب بحران اقتصادی و تورم در کشور شود و در نتیجه آن، ارزش پول ملی کاهش یابد، آن مسئولین تصمیم گیرنده، ضامن جبران کاهش ارزش پول ملی می باشند ولو اینکه عمل آنان بالتسبیب موجب این کاهش ارزش شود.

۶-۴- قاعده لاضرر

۶-۴-۱- ادله قاعده لاضرر

یکی از مشهورترین قواعد فقهی که در بیشتر ابواب فقه به آن استناد می شود، قاعده لاضرر است و مستند بسیاری از مسائل فقهی، همین قاعده می باشد. در وصف این قاعده همین بس، که قاعده لاضرر، کار کنترل و تعدیل دیگر قواعد را به عهده دارد. (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۱۳۴)

الف) قاعده لاضرر و قرآن

بعضی از آیات با تصریح به واژه ضرر و مشتقاتش در موارد خاص، احکامی را ارائه داده اند که حاوی معنای عامی است و لاضرر را به صورت یک قاعده تثبیت می کند. (سوره بقره آیات ۲۸ و ۲۳۳ و ۲۳۱، سوره نساء آیه ۱۲) البته اغلب آیات مذکور ناظر به حکم تکلیفی است و اما در مورد حکم وضعی، مثل پرداخت خسارت که در نتیجه ضرر و اضرار به غیر است، به طور مستقیم سخنی به میان نیامده است. به همین دلیل، از آیات شریفه قرآن کریم نمی توان لزوم جبران کاهش ارزش پول را استنباط نمود.

ب) قاعده لاضرر و سنت

در خصوص این قاعده، روایات بسیار زیادی وارد شده که از فرط تعدد به صورت تواتر اجمالی در آمده است. به این معنا که هر چند روایات مذکور به یک لفظ نیست، ولی دارای مضمون واحدی هستند. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵ باب الضرار حدیث ۲ و ۸؛ حر عاملی، ۱۳۸۹، ج ۱۷ ابواب احیاء الموات باب ۱۲ حدیث ۴)

گروهی از فقها، بر این باورند که فراوان بودن این گونه روایات به حدی است که احتیاج به ملاحظه اسناد آنها نیست و روایات قاعده لاضرر در حد تواتر است. (جعفری، ۱۳۹۲، ص ۳۱۹) معروف ترین حدیث در این مورد داستان سمره بن جندب است که در ذیل آن جمله لاضرر و لا ضرار دیده می شود.

در فرض کاهش ارزش پول، روایات قاعده لاضرر فقط حکم ضرری را بر می دارند و از آنها نمی توان لزوم جبران کاهش ارزش پول را اثبات نمود، زیرا قاعده لاضرر مشروع نبوده و فقط حکم ضرری را از عالم تشریح بر می دارد.

ج) قاعده لاضرر و عقل

قاعده مزبور علاوه بر مستندات شرعی، دارای دلایل عقلی محکم نیز هست و در واقع باید گفت که مدلول این قاعده جزء مستقلات عقلیه است و مهمترین دلیل بر حجیت آن، مدرک و منبع عقل است. زیرا عقل به طور بدیهی حکم می کند که اگر قانونی از اضرار به غیر و ضرر به خویشتن جلوگیری نکند، زندگی جمعی نه تنها دشوار، بلکه امکان ناپذیر خواهد بود. (ولایی، ۱۳۹۳، ص ۴۴) بنابراین در فرض کاهش ارزش پول، آنچه که عقل به آن حکم می کند، لزوم تساوی عوضین در معاملات است که با لزوم جبران کاهش ارزش پول محقق می شود ولی با توجه به اینکه قاعده لاضرر مشروع نبوده، بعید به نظر می رسد که بتوان از آن لزوم جبران کاهش ارزش پول را استنباط نمود.

د) قاعده لاضرر و اجماع

اجماع فقهای امامیه بلکه همه فقهای اسلام، بر حجیت این قاعده است و مستندشان نیز روایات فوق الذکر می باشد که با توجه به این ادله، اجماع اصولی اصطلاحی که محقق سنت باشد، محسوب نشده و اجماع مدرکی به حساب می آید و هیچ گونه ارزش فقهی و حقوقی نداشته و به عنوان دلیل مستقل قابل استناد نیست. پس؛ در فرض کاهش ارزش پول، نمی توان لزوم جبران کاهش ارزش پول را از آن نتیجه گرفت.

۶-۴-۲-شناخت ماهیت لاضرر و لاضرار

۶-۴-۲-۱- مفهوم ضرر

«لاضرر و لاضرار»، یعنی هر حکمی که اصل وجود یا توسعه و استمرار آن، مستلزم ضرر و ضرار باشد، در اسلام منفی است. در معنای ضرر لغویون معانی مختلفی ذکر کرده اند، صحاح اللغه، ضرر را خلاف نفع می داند، صاحب قاموس ضرر را ضد نفع معنا کرده، ولی نهاییه ابن اثیر و مجمع البحرین ضرر را نقص در حق دانسته است. (به نقل از محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۱۴۲)

۶-۴-۲-۲- مفهوم ضرار

ضرار مصدر باب مفاعله بوده و باب مفاعله بر اعمال طرفین دلالت می کند. گروهی از فقها معتقدند که ضرر به معنای اضرار عمدی و غیر عمدی است، ولی ضرار به معنای اضرار عمدی است و گروه دیگری نیز ضرر و ضرار را دارای یک معنای واحد می دانند. و گروه سومی نیز می گویند که اگر ضرار را به معنای تأکید بدانیم، نزدیکتر به واقع است. (ولایی، ۱۳۹۳، ص ۴۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۴، ج ۱ ص ۲۸)

امام خمینی (ره) بیان می دارند که در قرآن مجید هر جا کلمه ضرر استعمال شده، به معنای ضرر مالی و جانی آمده است، ولی هر جا کلمه ضرار به کار رفته، به معنای تضییق و سختی است. (به نقل از ولایی، ۱۳۹۳، ص ۵۵ و ص ۵۶)

۶-۴-۲-۳- مفهوم لا

اصولا «لا» در معنای حقیقی خود، برای نفی جنس به کار می رود و بر سر هر جمله ای که بیاید، دلالت بر این مطلب دارد که مدخول «لا» به کلی در عالم خارج وجود ندارد، پس؛ بر اساس قواعد ادبیات عرب بر نفی جنس و طبیعت دلالت می کند. در فرض کاهش ارزش پول، از ماهیت لاضرر و لاضرار چنین فهمیده می شود که اولاً: اگر جبران کاهش ارزش پول را ربا محسوب نمائیم، به مالک پول ضرر ناروا وارد می شود، زیرا با عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول از سوی مدیون، اصل پول نیز به مالک باز گردانده نمی شود. در این صورت، ربا محسوب نمودن جبران کاهش ارزش پول، حکمی ضرری است و قاعده لاضرر این حکم ضرری را برداشته و جبران آن را چیزی زاید بر اصل نمی داند که مشمول حکم ربا شود. ثانیاً: قاعده لاضرر مشروع نبوده که بتوان از آن لزوم جبران کاهش ارزش پول را استنباط نمود و همانطور که بیان شد این قاعده حکم ضرری را از عالم تشریح برداشته و مسئولیت ناشی از جبران کاهش ارزش پول را اثبات می کند.

۶-۴-۲-۴- هیأت ترکیبیه لاضرر و لاضرار

مفهوم و معنای هیأت ترکیبیه لاضرر و لاضرار، همواره محل بحث و نزاع فقها بوده است، در این مجال می خواهیم به تضارب آراء فقها به صورت اجمالی بپردازیم.

۶-۴-۲-۴-۱- نظریه نهی الهی

گروهی از فقها معتقدند که مفاد حدیث شریف، نهی الهی از ایجاد ضرر است و شارع مقدس از زیان رساندن به دیگران نهی می کند و مدعی هستند که علمای لغت و ادبیات عرب هم، این قول را پذیرفته اند. (شیخ الشریعه اصفهانی، ۱۴۰۹، ص ۲۵) البته به این استدلال دو ایراد وارد است، اولاً استعمال «لا» در جمله اسمیه به معنای نهی بر خلاف فصاحت است و ثانیاً؛ به کار بردن «لا» در معنای غیر نفی، استعمال مجازی است که آن وقتی جایز است که برای استعمال حقیقی راهی نباشد.

۶-۴-۲-۴-۲- نظریه نهی حکومتی

بعضی از فقیهان، «لا» در روایت لاضرر را، لای نفی جنس نمی دانند و معتقدند که این لا، ناهیه است و حق در مقام نهی مذکور، نهی سلطانی و حکومتی است که از پیامبر اکرم (ص) صادر شده است و ظهور در نهی الهی ندارد. (این نظریه متعلق به امام خمینی (ره) است به نقل از: موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۷)

۶-۴-۲-۳- نظریه نفی ضرر غیر متدارک

برخی از عالمان فقه معتقدند که استعمال «لا» در جمله لاضرر و لاضرار در معنای اصلی خود به کار رفته است، اما با این قید که ضرر غیر متدارک است، یعنی ضرر جبران نشده در اسلام وجود ندارد. بنابراین؛ هر ضرری دارای جبران است و تعهد به جبران همان مسئولیت مدنی است. (فاضل تونی، ۱۴۱۴، ص ۱۹۳؛ نراقی، ۱۴۱۷، ص ۱۸)

۶-۴-۲-۴- نظریه نفی حکم ضرری

گروه دیگری از فقها بر این باورند که باید کلمه ای را در تقدیر «لا» گرفت و آن کلمه حکم است. پس؛ جمله چنین می شود «لا حکم ضرری» یعنی حکم ضرری در اسلام نیست. به عبارت دیگر هر حکمی که از طرف شارع مقدس تشریح گردد، اگر مستلزم ضرر باشد، حکم به سبب ضرری بودنش برداشته می شود. بر اساس این قول، قاعده لاضرر بر اطلاقات و عمومات ادله اولیه، حکومت واقعی در جانب محمول دارد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۹۴)

۶-۴-۲-۵- نظریه نفی حکم ضرری به لسان نفی موضوع ادعاء

گروهی از فقها معتقدند که در جمله لاضرر، نفی حکم به لسان موضوع شده است که نظایر آن در اخبار و حتی در آیات قرآن زیاد است، مثلاً در روایات آمده است «لا شک لکثیر الشک» یعنی کسی که زیاد شک می کند، شک او شک نیست. بر اساس این قول، قاعده مورد بحث بر ادله اولیه حاکم است به حکومت واقعیه تزییقا در جانب محمول. و در فرض کاهش ارزش پول، از مجموع نظریات مطروحه در مورد هیأت ترکیبیه قاعده لاضرر، شاید چنین فهمیده شود که این قاعده به هیچ وجه جنبه اثباتی نداشته و فقط حکم ضرری را از عالم تشریح بر می دارد و به همین دلیل، قاعده لاضرر نمی تواند مسئولیت مدنی ناشی از جبران کاهش ارزش پول را اثبات نماید. این نظریه متعلق به مرحوم آخوند خراسانی «ره» می باشد. (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸)

بسیاری از فقها با تأکید بر اینکه این قاعده مشرع نمی باشد، بیان می دارند که «اگر عدم ضمان در جایی موجب ضرر به شخصی باشد، با قاعده لاضرر نمی توان اثبات ضمان کرد، چون ضمان نیازمند یکی از اسباب خود مانند قاعده علی الید یا اتلاف یا... می باشد، به تعبیر دیگر، اگر حکمی مجعول نبود، برای این قاعده موضوعی نیست و خود قاعده نمی تواند مشرع باشد». (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ج ۱ ص ۱۹۳)

گروهی از حقوقدانان در پاسخ به نظریه فوق بر این باورند که «با توجه به این نظریه که هرگونه ضرر در دایره تشریح نفی گردیده، این سوال مطرح است که آیا از عدم جعل ضمان توسط شارع مقدس و مبری دانستن عهده زیان زننده، ضرر متوجه زیان دیده نمی گردد؟ پاسخ مثبت است. فلذا باید با قبول ضمان زیان دیده، ورود خسارت را بر زیان دیده مرتفع ساخت». (محقق داماد، ۱۳۸۹، ص ۱۶۶)

با این حال، آنچه از مجموع اقوال مذکور به دست می آید، آن است که قاعده لاضرر به هیچ عنوان مشرع نمی باشد و فقط حکم ضرری را از عالم تشریح بر می دارد و شاید آن دسته از اساتید علم حقوق که تمایل دارند مشرع بودن این قاعده را اثبات کنند، بر این باورند که تنها راه اثبات مسئولیت مدنی این قاعده است. در حالی که در گفته های پیشین تأکید شد که در صورت وقوع ضرر، مسئولیت ناشی از آن را می توانیم از طریق قواعد فقهیه دیگری مانند علی الید و اتلاف و... اثبات نمائیم.

بنابراین در فرض کاهش ارزش پول، قاعده لاضرر نمی تواند برای عامل زیان، اثبات مسئولیت مدنی ناشی از جبران کاهش ارزش پول کند، زیرا مقام این قاعده، فقط برداشتن حکم ضرری از صفحه تشریح است.

۶-۵- قاعده عدالت

۶-۵-۱- مفهوم و ادله قاعده عدالت

با ملاحظه شرایط انواع تعهدات در فقه، معلوم می شود که یک اصل کلی حاکم بر تعهدات وجود دارد و آن اصل انصاف و عدالت و منع عدوان به دیگری است که یکی از بدیهی ترین اصول مربوط به احکام و مقررات دینی می باشد. برای اثبات این اصل حاکم می توان به آیات، روایات و عقل استناد نمود. پس، او، در بسیاری از آیات (سوره نساء آیه ۱۳۵، سوره مائده آیه ۸ و ۴۲، سوره اعراف آیه ۷، سوره یونس آیه ۵۴ و ۴۷، سوره هود آیه ۸۵، سوره الرحمن آیه ۹، سوره حدید آیه ۲۵) ظهور صیغه امر و سیاق کلام خداوند به گونه ای است که رعایت عدالت و انصاف و عدم عدوان به دیگری را واجب می کند و ثانیاً، اخبار منقول از ائمه معصومین (انصاری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۸۶؛ دشتی، ۱۳۸۷، ۳۱، ص ۴۴۷) درباره رعایت عدالت و قسط گسترده است، به طوری که محتوای این روایات بیانگر اهمیت فوق العاده این اصل و قاعده مهم عقلی و شرعی است و ثالثاً؛ از بدیهی ترین اصول عقلی که مورد پذیرش همه عقلای عالم می باشد، این است که ظلم و ستم، ناپسند و قبیح بوده و عدالت، ذاتاً نیکو و پسندیده است و شرع نیز خلاف آن را حرام و غیر مجاز می داند. (مظفر ۱۴۱۷، ص ۲۶۵) بنابراین در مورد پرداخت دیون، موضع شرع آن است که جهت رعایت قاعده عدالت، ادای دین باید به نحوی کامل انجام پذیرد. وقتی که ارزش پول کاهش می یابد، یقیناً بازپرداخت مبلغ اولیه و اسمی به داور عقل، ادای کامل حق محسوب نمی شود ولی اگر قدرت خرید و ارزش حقیقی پول بازپرداخت شود، قضاوت عقل بر ادای حق کامل خواهد بود. به عبارت دیگر، در صورت عدم جبران کاهش ارزش پول، این قرض دهنده است که در بلند مدت مورد ظلم قرار می گیرد، از این رو پرداخت مبلغ اسمی تا حدی که این ظلم را جبران کند، خارج از دایره ربا می باشد. (یوسفی، ۱۳۹۶، ص ۲۵۵)

۷- نقد و بررسی نظریات فقهی ارائه شده در باب مسئولیت مدنی ناشی از جبران کاهش ارزش پول

فقهها برای اثبات نظریه حرمت جبران کاهش ارزش پول، به دلایل متعددی استناد کرده اند که به اختصار به بررسی آنها می پردازیم.

۷-۱- پول در زمره اموال مثلی است.

این گروه از فقها معتقدند که پول در زمره اموال مثلی است، بنابر این، بر اساس قاعده مشهور در فقه که ضمان مثلی به مثل است، اگر شخصی مبلغی بدهکار باشد و هنگام ادای دین، ارزش پولی که دریافت کرده بود، به شدت کاهش یافته و حتی به مقدار یک درصد ارزش زمان دریافت آن برسد، حق طلبکار همان مقدار ارزش اسمی است و بیش از آن حق مطالبه از بدهکار را ندارد. (همان، ص ۲۰۹)

گروه دیگری از فقیهان با استدلالی مشابه؛ نظر فوق، بر این باورند که پول فی نفسه مال است و سند مال نیست و مثلی می باشد، بنابراین کسی که در مهریه و امثال آن، مبلغی را به پول رایج بدهکار شود، طلبکار نمی تواند بیش تر از مبلغ مزبور

مطالبه کند و افزایش یا کاهش قدرت خرید، تاثیری در این حکم ندارد. (تبریزی، ۱۳۸۷، پاسخ شماره ۲۵۲۸ مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۴ به پرسش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مورخ ۱۳۷۵/۷/۱۸)

در همین زمینه، گروه دیگری از فقها با بیان اینکه گرانی، ارزانی و قدرت خرید از اوصاف نسبی پول بوده و در نتیجه میزان کاهش آن، ضمان آور نمی باشد، زیرا آن اوصافی از اشیای مثلی در مثلی بودن، دخیل هستند که از ویژگی های ذاتی اشیاء به شمار می روند. (حائری، ۱۴۱۷، ص ۶۷) او در پاسخ به این فقیهان بزرگوار باید گفت که با فرض اینکه پول مثلی است، فردی که پولی را قرض گرفته یا غصب کرده، باید همان مثل را با همه ویژگی هایش که گرفته است، باز پس دهد. به عبارت دیگر، مثلثیت پول فقط در کاغذ و تعداد واحدهایی که بر روی آن مکتوب است، نمی باشد؛ بلکه افزون بر آن، مثل پول چیزی است که قیمت حقیقی آن را مجسم کند و قیمت حقیقی پول همان قدرت خرید یا ارزش مبادله ای پول است.

بنابراین، جبران کاهش ارزش پول با فرض اینکه پول اعتباری امروزی به حسب ارزش مبادله ای و قدرت خرید مثلی است، چیزی زاید بر اصل پول نمی باشد، زیرا طبق قاعده، در مثلی مدیون ضامن مثل است و این جبران کاهش ارزش همان بازگرداندن مثلی است که قبلاً فرد مقترض یا غاصب گرفته بود.

۷-۲- جبران کاهش ارزش پول، مصداق ربا است.

دومین دلیل اساسی برای عدم جواز جبران کاهش ارزش پول در دیون و امثال آن، مواجه شدن با ربا است، یعنی در نظر این گروه از فقیهان، جواز جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ارتکاب ربا به شمار می رود که دلالت ادله اربعه بر حرمت آن به طور کامل روشن است.

گروهی از فقها با اشاره به استناد ضرر به خود وام دهنده، معتقدند که اگر وام دهنده بیش از آنچه پرداخته است، به عنوان تورم و کاهش ارزش پول بگیرد، ربا خواهد بود. (سبحانی، ۱۳۸۷، ص ۹۲) در همین زمینه، برخی دیگر از فقها با تأکید بر ارزش اسمی پول های امروزی، بر این باورند که چون پول های اعتباری رایج، دارای ارزش اعتباری مستقل هستند، باید در دیون و سایر روابط مالی، ارزش اسمی آن را ملاک قرار داد، نه قدرت خرید پول را، وگرنه با ارتکاب ربای محرم مواجه خواهیم شد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۴، ص ۲۶۶)

در پاسخ به نظرات فوق، می توان اظهار داشت که آنچه سبب حرمت در این مسأله می شود، گرفتن زاید بر اصل مال است، به عنوان مثال در قرارداد قرض، به هنگام پرداخت دین از سوی مدیون، ارزش واقعی اسکناس با اضافه نمودن نرخ تورم و با توجه به نوسانات نرخ کالاها و قدرت خرید، تعیین می گردد و این جبران کاهش ارزش پول، ربا خواری محسوب نمی شود، زیرا در چنین قراردادی منفعتی حاصل نشده است تا مصداق ربا گردد و با اینکه تعداد اسکناسها افزایش یافته است، ولی قدرت خرید روز ادای دین، همان قدرت خریدی است که در روز عقد قرارداد به ذمه مدیون آمده بود.

۷-۳- سیره متشرعه، وجوب جبران کاهش ارزش پول را لازم نمی داند.

سومین دلیل برای عدم جواز جبران کاهش ارزش پول، توجه به سیره متشرعه است. طبق این مبنا، گروهی از فقها معتقدند که تورم هر چند در عصر حاضر افزایش یافته و محسوس تر شده، ولی به طور کلی با نرخهای پایین تر در گذشته و چه بسا از زمان شارع مقدس نیز وجود داشته، اما از طرف شارع مقدس، نسبت به چنین امری، هیچ گونه دستور خاصی صادر نشده است

و اگر چنین تورمی هر چند با نرخ پایین، دین محسوب می‌شد، لازم بود ائمه اطهار (ع) تکلیف مسلمانان را روشن می‌ساختند. (مرعی شوشتری، ۱۳۸۷، ص ۱۰۶)

با فرض قبول این مطلب که اصل تورم و کاهش ارزش پول، حادثه جدیدی نیست و در عصر متشرعه در پول‌های طلا و نقره نیز اتفاق افتاده، ولی باید توجه داشت که اولاً؛ در صدر اسلام، تورم پدیده بلند مدت و مداوم نبوده، بلکه واقعه‌ای کوتاه مدت به شمار می‌رفته است، به عنوان مثال برخی منابع نقل می‌کنند که در زمان ابو یوسف که از عالمان قرن دوم اهل سنت است، ارزش پول در مقایسه با دوران خلفای راشدین فقط ۱۵ درصد کاهش یافته بود. بنابراین، روشن است که این مقدار کاهش ارزش پول در طول نزدیک به دو قرن، به هیچ وجه با کاهش ارزش پولهای اعتباری امروزی قابل مقایسه نیست. (منذر قحف، ۱۴۰۹، ص ۹۴)

ثانیاً؛ به نظر می‌رسد که یکی از علل عدم طرح دقیق این قبیل از مسائل مستحدثه، مانند تورم در آن زمان توسط حضرات معصومین (ع)، این است که چنین موضوعاتی قابل فهم و درک برای مردمان آن عصر نبوده و ائمه عصمت و طهارت (ع) فقط به بیان و إلقاء اصول و قواعد کلی بسنده کرده‌اند و بدین ترتیب، راه رسیدن به حکم شرعی در مسائل مستحدثه را از طریق اجتهاد برای مجتهد جامع‌الشرایط هموار ساخته‌اند.

۷-۴- لزوم جبران کاهش ارزش پول، منجر به جهالت میشود.

دخالت عنصر جهالت در فرض لزوم کاهش ارزش پول، چهارمین دلیل قائلین به حرمت و عدم جواز می‌باشد. طرفداران این نظریه، بر این باورند که اولاً، اگر به جبران کاهش ارزش پول در دیون و قراردادهای مالی ملتزم باشیم، در قرارداد عنصر جهالت دخالت خواهد داشت، زیرا مقتضی مقدار زیادی را که بر قرضش واقع می‌شود، نمی‌داند و بر اساس شریعت اسلامی، قراردادهایی که متضمن جهالت باشند، باطل و ممنوع هستند و ثانیاً؛ تعیین نرخ بهره‌ای که بتواند کاهش ارزش پول را پوشش دهد، در عمل با توجه به متغیرهای اقتصادی بسیار مشکل است، به همین دلیل به وسیله بانکها و موسسات مالی قرض دهنده، نرخ بهره‌ای تعیین می‌شود که علاوه بر پوشش تورم، مقداری سود محرم نیز که از مصادیق ربا است، در بردارد. به نظر می‌رسد که این گفتار مردود است، زیرا اولاً؛ آنچه مسأله اصلی در دیون و قراردادهای مالی می‌باشد، مقدار حق مقرض و دائن است و با توجه به اینکه ارزش مبادله‌ای حقیقی پول، بر اساس شاخص قیمتها تعیین می‌گردد، دیگر جهلی نسبت به میزان پرداخت دین باقی نمی‌ماند تا منجر به بطلان عقد گردد و ثانیاً؛ اگر آنچه بیشتر از نرخ تورم پرداخت شود، آن ربا منهی عنه است، ولی مبلغی که به عنوان جبران کاهش ارزش پول داده می‌شود، مشمول ربا نمی‌گردد و تخصصاً از موضوع ربا خارج است، زیرا در تعریف ربا، زیادی داخل است که منجر به جر نفعی شود و چون ما پول را نماینده قدرت خرید می‌دانیم تا سقف قدرت خرید مشمول ربا نمی‌گردد، بلکه اداء دین است و موجب فراغت ذمه می‌باشد و برای ارزش واقعی که منجر به زیادی و سود مازاد بر قدرت خرید نشود، بایستی کار کارشناسی دقیق بشود و نمی‌توان به بهانه عدم محاسبه دقیق نرخ تورم، سبب ضرر به مقرض شویم.

۸- وجوب و لزوم جبران کاهش ارزش پول

کسانی که به این نظریه معتقدند، دلایلی را در اثبات آن ذکر کرده‌اند که به بررسی آن می‌پردازیم.

۸-۱- تساوی عوضین در لزوم جبران کاهش ارزش پول، معنا پیدا می کند.

برای فهم دقیق این نظریه، ابتدا بایستی به بیان چند مقدمه بپردازیم.

مقدمه اول

اسکناس از موجودات اعتباری بوده و حقیقت آن صرف قدرت خرید می باشد و صدق عین بر آن صحیح نیست تا مشمول تعریف قرض شود، اما اگر حقیقت قرض را «تملیک مال لآخر بعوضه الواقعی» بدانیم، شامل قرض اسکناس نیز خواهد شد، زیرا قانون گذار در اسکناس اعتبار مالیت نموده است. (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۱)

مقدمه دوم

مقترض یا غاصب به موجب قرض یا غصب، متعهد به پرداخت همان میزان قدرت خرید دریافتی یا غصب شده می باشند، هر چند آن میزان قدرت خرید، در مبلغ بیشتری عینیت خارجی یابد. (همان، ص ۱۱۲)

مقدمه سوم

ارزش واقعی اسکناس با اضافه نمودن نرخ تورم و با توجه به نوسانات نرخ کالا و قدرت خرید در بازار در هر سال محاسبه می گردد.

با توجه به مقدمات فوق، گروهی از فقها معتقدند که به عنوان مثال، اگر مقترض در زمان تأدیه بدهی خود، همان تعداد اسکناس دریافتی را بدون در نظر گرفتن کاهش ارزش پول به مقرض بپردازد، کمتر از آنچه دریافت کرده، پرداخته و براثت ذمه حاصل نمی شود و مقرض زبان خواهد دید و اصل مسلم عقلایی «تساوی عوضین» رعایت نخواهد شد و در ضمن به اعتقاد این فقیهان، مبلغ دریافتی مازاد بر مبلغ اسمی که از سوی مقترض به مقرض پرداخت می شود، ربا نیست، زیرا ربا در صورتی حاصل می شود که جر نفعی پدید آید، حال آنکه این مازاد پرداختی، همان مبلغی است که قرض داده شده است. بنابر این، جبران کاهش ارزش پول، اولاً: نه تنها جایز است، بلکه لازم و واجب نیز می باشد و ثانیاً: این جبران کاهش ارزش پول، خسارت تلقی نمی شود، زیرا زمانی که ذمه مدیون به وجود اعتباری تعدادی اسکناس مشغول شد، وی باید از جهت تفریح ذمه، مفرغ بیاورد تا برئ الذمه شود و مفرغ همان چیزی است که به صورت اعتباری به ذمه وی آمده بود و تا آن را پرداخت نکنند، براثت ذمه حاصل نمی شود.

۸-۲- خاصیت پول، حفظ و بیان ارزشها است.

خاصیت پول چیزی جزء حفظ و بیان ارزش و مالیت نیست، بنابر این؛ وقتی در طول زمان بر اثر تورم، ارزش و مالیت آن کاهش می یابد یا از بین می رود، در دیون و روابط مالی پولی باید جبران شود.

گروهی از فقیهان با تأکید بر اینکه تنها خاصیت پولهای کاغذی و تحریری، حفظ ارزش و مالیت است، معتقدند که در صورت إلغای مالیت یا کم شدن ارزش، فرد متعهد، ضامن جبران کاهش ارزش آن می باشد، مثلاً اگر مردی که مهریه همسرش در ۳۰ سال پیش، هزار تومان بوده است و اکنون بخواهد آن مهریه را به همسرش بدهد، ضامن کم شدن ارزش مهریه که به صورت اسکناس بوده، می باشد و اکنون که می خواهد بدهی خود را به زوجه بپردازد، باید همان قدرت خرید سی سال قبل را بدهد، زیرا پول کاغذی چیزی جزء حفظ ارزش و مالیت به شمار نمی رود. (موسوی اردبیلی، پاسخ ۴۵۳، کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مورخه ۲۱/۷/۱۳۷۵). بنابراین، جبران کاهش ارزش پول از آن جهت که سبب حفظ ارزش و مالیت پول است، واجب و لازم می باشد.

در همین زمینه عده دیگری از فقها، فلسفه وجودی پول را بیان ارزش ها دانسته اند و بیان می دارند که «لازم است به طور کلی در باب دیون و جنایات و ضمانات، ارزش ها و قدرت خریدها که در زمانهای مختلف، متفاوت می باشد، را همیشه در نظر بگیریم و به حساب بیاوریم تا راه توجه ضرر و زیان را نسبت به دائن مسدود سازیم.» (نوری همدانی، ۱۳۹۴، ص ۲۸)

در نظریه اخیر، دو دلیل برای وجوب کاهش ارزش پول بیان شده است، اولاً؛ فلسفه وجودی پول بیان ارزش ها است، پس مدیون آنچه به هنگام ادای دین بازمی گرداند، باید هم ارزش چیزی باشد که در هنگام قرض ستانده بود و ثانیاً؛ جبران کاهش ارزش پول به جلوگیری از زیان به دائن منجر شده که به نظر می رسد مدرک و مبنا آن قاعده لاضرر باشد.

بنابر این جبران کاهش ارزش پول، اولاً: نه تنها جایز است، بلکه لازم و واجب نیز می باشد و ثانیاً: این جبران کاهش ارزش پول، خسارت تلقی نمی شود، زیرا زمانی که ذمه مدیون به وجود اعتباری تعدادی اسکناس مشغول شد، وی باید از جهت تفریح ذمه، مفرغ بیاورد تا برئ الذمه شود و مفرغ همان چیزی است که به صورت اعتباری به ذمه وی آمده بود و تا آن را پرداخت نکنند، برائت ذمه حاصل نمی شود.

۸-۳- پول های فعلی صرفاً قدرت خرید هستند.

پول هر چند مال به شمار می رود، اما از قلمرو مثلی و قیمی خارج است، زیرا ضابطه مثلی و قیمی در کلام فقیهان، به کالاها و اموالی مربوط است که ارزش ذاتی داشته باشند، ولی پول های کاغذی صرفاً مال اعتباری هستند و از قلمرو ضابطه مثلی و قیمی خارج اند و به تعبیر اصطلاحی پول، تخصصاً و موضوعاً از بحث مثلی و قیمی خارج هستند. به عبارت دیگر، ماهیت پول نماینده مقدار معینی از قدرت خرید می باشد و زمانی که شخص مقداری پول به دیگری می دهد، به منزله آن است که مقدار معینی قدرت خرید که در آن اسکناس متجلی شده را به وی داده است.

بنابراین طبق این دیدگاه، عرف، ادای حق را به دائن زمانی محقق می داند که مدیون همان قدرت خریدی را که از وی اخذ کرده، باز پس دهد تا فراغت ذمه حاصل شود.

گروهی از فقها معتقدند که آنچه در پول اعتبار دارد، مالیت، ارزش و قدرت خرید آن است و افراد در مبادله ها فقط به ارزش و قدرت خرید آن توجه دارند و ویژگی های جنسی آن را وا می گذارند. (معرفت، ۱۳۹۳، شماره ۷ ص ۱۱۴) به نظر این دسته از فقیهان، اساساً پول قیمی است و مثلی نمی باشد، زیرا آنچه در پول معتبر است، مالیت آن است یعنی توان خرید آن، پس در هر زمانی باید قیمت آن را محاسبه کرده و آن را پرداخت نماید.

۸-۴- جبران کاهش ارزش پول، جر نفعی محسوب نمی شود.

در فرض لزوم جبران کاهش ارزش پول عده ای معتقدند که اخذ اضافه بر آنچه داده شده است، مصداق ربا است، در حالی که ربا مطلقاً حرام می باشد. (موسایی، ۱۳۹۷، ص ۱۵۶)

در پاسخ به ایشان می توان گفت که هر گونه قرضی که منجر به بهره شود، ربا است، ولی جبران کاهش ارزش پول نفع شمرده نمی شود، زیرا با فرض برابری مالیت و ارزش بهره ای در کار نیست. بنابراین؛ تعهد بدهکار به پرداخت نرخ تورم محاسبه شده توسط مرجعی معتبر، جزء بدهی و داخل حقیقت بدهی است و نه مازاد بر آن که ربا محسوب شود.

نتیجه گیری

با توجه به روند کلی مباحث و مطالب گفته شده در نوشتار حاضر می توان به نکات زیر اشاره نمود:

۱- ارزش حقیقی و واقعی پول اسکناس های رایج در حال حاضر با احتساب نرخ تورم و در نظر گرفتن شرایط و نوسانات روزمره نرخ کالا و قدرت خرید مردم در بازار، به دست می آید و اِتکاء و اِعمال چنین روشی - در پرداخت و تأدیه پول - ربا به شمار نمی رود؛ چرا که اولاً در قرارداد مزبور تحصیل منفعتی صورت نگرفته تا مصداق ربا باشد؛ از این رو، جبران کاهش ارزش پول - بالأخص به شیوه های رایج کنونی - به لحاظ موضوعی بر مصادیق ربا، خروج دارد. ثانیاً؛ به عنوان مثال اگر مقتضی در زمان تأدیه بدهی خود، به همان اندازه دریافتی از مقرض، به وی بپردازد، در این صورت، کمتر از آنچه را که دریافت کرده، پرداخته است. از این رو، ذمه او بری نگردیده و تأدیه دین به صورت واقعی تحقق نیافته است. بنابراین، اولاً؛ مقتضی موجب ورود ضرر ناروا به مقرض شده و ثانیاً؛ اصل مسلم مقبول نزد خردمندان عالم با عنوان تساوی عوضین، نیز رعایت نشده است.

۲- بر مبنای اصل مسئولیت مدنی، عامل زیان ناگزیر از جبران خسارت شخص زیان دیده که موضوع بدهی بوده، می باشد. به همین دلیل، در فرض کاهش ارزش پول، به عنوان مثال در غصب اسکناس، غاصب در برابر مالک اسکناس نسبت به جبران کاهش ارزش آن، مسئولیت مدنی دارد و بایستی علاوه بر بازگرداندن اصل پول، میزان کاهش ارزش آن را نیز، بر اساس شاخص تورم به مالک پس دهد.

۳- مسئولین سیاسی یا اقتصادی هر کشور، در صورتی که با انجام اعمالی همچون، تصمیم گیری نسبت به کاهش یا افزایش روابط با کشورهای خاص، انتشار غیر اصولی و فاقد پشتوانه پول و ایجاد نقدینگی در بازار، سخنرانی یا اظهارنظری که خلاف منافع ملی است و مانند اینها، سبب بحران اقتصادی در کشور شوند و در پی آن، توم فضای کسب و کار جامعه را فرا بگیرد و در نهایت ارزش پول ملی، دستخوش کاهش قدرت خرید شود، این مسئولین در برابر دارایی های پولی مردم که دچار کاهش ارزش شده، ضامن هستند و نسبت به جبران کاهش ارزش آن، مسئولیت مدنی داشته و ملزم به جبران آن می باشند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم

الف) منابع فارسی

- کتاب ها

- ۱- اراکی، محمد علی، استفتائات، بیجا: نشر معروف، ۱۳۷۳ ش.
- ۲- امامی، حسن، حقوق مدنی، تهران: کتابفروشی اسلامی، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۲ ش.
- ۳- بیگدلی، سعید، تعدیل قرارداد، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۴ ش.
- ۴- تیموری، حبیب الله، ارزش، پول، تورم، تهران: سازمان حسابرسی، مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری، ۱۳۷۵ ش.
- ۵- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
- ۶- حائری، سید کاظم، مجموعه سخنرانی ها و مقالات چهارمین سمینار بانکداری اسلامی، تهران: موسسه بانکداری، ایران، ۱۳۷۲ ش. ۲۷.
۷. شهیدی، مهدی، سقوط تعهدات، تهران: مجمع علمی فرهنگی مجد، بیتا.
۸. صافی گلپایگانی، لطف الله، جامع الاحکام، قم: دفتر نشر و تنظیم آثار حضرت آیه الله عظمی گلپایگانی، ۱۳۸۵ ش.
- ۹- صانعی، یوسف، احکام بانوان مطابق با فتاوی ایشان، بیجا: انتشارات میثم تمار، ۱۳۷۷
- ۱۰- عبد اللهی، محمود، مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
۱۱. عدل، مصطفی، حقوق مدنی، تهران: نشر طه، ۱۳۸۵ ش.
۱۲. فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل (استفتائات)، تهران: چاپ مهر، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۳- فراهانی، سعید، سیاستهای پولی در بانکداری بدون ربا، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بیتا
۱۴. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (اموال و مالکیت)، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۵- حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها، تهران: شرکت انتشارات بهمن برنا، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش. ۵۴.
- ۱۶- دوره عقود معین (۱) حقوق مدنی، معاملات معوض - تملیکی، تهران: شرکت انتشارات، ۱۳۷۴ ش.
۱۷. کتابی، احمد، تورم و ماهیت، علل و آثار و راههای مقابله با آن، تهران: شرکت چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۸- مدنی، جلال الدین، آیین دادرسی مدنی، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۵ ش.
۱۹. موسایی، میثم، تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی، تهران: موسسه تحقیقات پولی و بانکی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
۲۰. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، پاسخ به پرسش کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران، مورخ ۱۶/۱۲/۱۳۷۷
- ۲۲- موسوی بجنوردی، میرزا حسن، قواعد فقهیه، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۹۳

- ۲۳- موگهی، عبدالرحیم، احکام ازدواج، طبق فتوا و نظرات امام خمینی، تهران: شفق، چاپ اول، ۱۳۷۰ش.
۲۴- یوسفی، احمد علی، بررسی فقهی جبران کاهش ارزش پول، تهران: معاونت آموزشی قوه قضائیه، چاپ دوم، ۱۳۸۹

-مقالات

- ۱- تجلیل، ابوطالب، «احکام فقهی پول»، مجله فقه اهل بیت، سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۷۵.
۲- شمس، سید حسین، «بررسی فقهی نظریه های جبران کاهش ارزش پول»، مجله فقه اهل بیت، سال سوم، شماره ۹، ۱۳۷۶.
۳- عابدینی، احمد، «تورم و ضمان»، مجله فقه (کاوشی نو در فقه)، ش ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
۴- غریبه، علی، «بررسی فقهی - حقوقی قابلیت مطالبه ی کاهش ارزش پول در خسارت تأخیر و تادیه»، نشریه فقه و تاریخ تمدن مشهد، شماره ۶۴، سالهای ۱۳۷۴ الی ۱۳۷۶
۵- هاشمی شاهرودی، سید محمود، «احکام فقهی کاهش ارزش پول»، مجله فقه اهل بیت، ش ۲، ۱۳۷۴.
ب) منابع عربی
۱- بحرانی، یوسف، الحدائق الناظرة فی احکام الطاهرة، قم: نشر موسسه اسلامی جامعه مدرسین قم، بیتا
۲- حائری، سید کاظم، الاوراق المالیة الاعتباریة، دومین مجمع بررسی های اقتصاد اسلامی، ۱۳۶۹ش.
۳- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البیت علی، ۱۴۰۹ق.
۵- خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، قم: انتشارات وجدانی، چاپ سوم، ۱۳۷۱ش.
۶- طباطبایی، محمد کاظم، العروة الوثقی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
۷- موسوی خمینی، روح الله، البیع، دارالکتب العلمیه، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۸- تحریر الوسیله، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، دارالکتب العلمیه، بی تا
۹- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران: دارالکتب اسلامیة، ۱۳۶۵ش.

Civil Liability for Compensation for the Depreciation of Money in Imami Jurisprudence and Iranian Law

Hosein Habibi Tabar¹, Orkideh Ghazizadeh²

¹ Associate Professor, Islamic Azad University, Saveh Branch

² PhD Student in Private Law, Islamic Azad University, Saveh Branch

Abstract

The real value of money in ordinary banknotes is now obtained by taking into account the inflation rate and taking into account the daily conditions and fluctuations of the commodity rate and the purchasing power of the people in the market, and the reliance and application of such a method - in payment Is not considered; Because, firstly, in the said contract, no benefit education was done to be an example of usury; Hence, compensation for the devaluation of money - especially in the current practice - is thematically based on usury. Second; For example, if the borrower pays the debtor the same amount as he received from the debtor at the time of payment, then he has paid less than what he received. Hence, his obligation has not been absolved and the payment of the debt has not been realized in reality. Therefore, firstly: the debtor has caused unjust loss to the debtor and secondly; According to the principle of civil liability, the inevitable cause of loss is the compensation of the injured person who was the subject of the debt. For this reason, in the event of a devaluation of money, for example in the usurpation of a banknote, the usurper is liable to the owner of the banknote for compensation for its devaluation, and in addition to returning the original money, the devaluation must be based on the index. Inflation returns to the owner.

Keywords: Depreciation of money, civil liability, compensation, inflation.
